

## Editor-in-Chief Lecture

# Powers of high-ranking judicial Administrators to Challenge Final Court Decisions



**Mohammad Javad Shariatbagheri**

Former justice of the Supreme court, Tehran, Iran  
Email: shariat.bagheri@yahoo.com



## Abstract

In current Iranian legal system, the legislator has taken a path that allows the high-ranking judicial managers to provide grounds to challenge the final and binding decisions of the courts. In fact, the law provides that if the head of the judiciary find that a final and binding decision is "clearly contrary to *sharia*" he will refer the case to the Supreme Court to be revised in that court – and in the branches that are specifically established for this matter.

But this situation is not acceptable from various theoretical, practical, and judicial independence aspects. The first objection is that the judicial managers, who should be responsible for the overall leadership of the judiciary, enter judicial cases – which

Journal of Critical Analysis of  
Judicial Decisions

Iranian Law and Legal Research  
Institute

Vol. 4 | No. 7 | Spring and  
Summer 2025  
(Editor-in-Chief Lecture)

[www.Analysis.illrc.ac.ir](http://www.Analysis.illrc.ac.ir)

DOI:  
10.22034/analysis.2025.728734

should normally be controlled in the initial and appeal stages and the Supreme Court and granting such authority to managers undoubtedly harms the independence of judges. Another objection is that it is contrary to the vertical review system. The next objection is that it harms the philosophy of establishment of the Supreme Court, because its jurisdiction is left to the discretion of the high-ranking judicial managers and the final determination of the head of the judiciary.



یادداشت سردبیر

## اختیارات مدیران عالی قضایی در فرایند نقض آرای قطعی دادگاهها

قاضی پیشین دیوان عالی کشور، تهران، ایران  
Email: shariat.bagheri@yahoo.com

محمد جواد شریعت باقری



دوفصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی

پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۴ | شماره ۷ | بهار و تابستان ۱۴۰۴  
(یادداشت سردبیر)

www.Analysis.Illrc.ac.ir

DOI:

10.22034/analysis.2025.728734

در نظام حقوقی کنونی ما قانونگذار راهی را در پیش گرفته تا مدیران ارشد قضایی بتوانند موجبات نقض آرای قطعی دادگاهها را فراهم بیاورند؛ به این معنا و به این ترتیب که اگر رئیس قوه قضاییه تشخیص بدهد که فلان رای قطعی و لازم الاجرا «خلاف شرع بین» است پرونده را به دیوان عالی کشور ارجاع می کند تا در آن دیوان - و در شعبه هایی که ویژه این امر تعبیه می شوند - مورد رسیدگی قرار بگیرد و شعبه دیوان بنا را بر این بگذارد که آن رای قطعی، «خلاف شرع بین» است و آن را نقض کند و رسیدگی مجدد «به عمل بیاورد». این محتوای اصلی ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری است که در کمال سرافرازی چنین مقرر کرده است:

«در صورتی که رئیس قوه قضاییه رای قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که

که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رای قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً بر خلاف شرع بین اعلام شده، رای قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رای مقتضی صادر می‌نمایند.

در قانون دیوان عدالت اداری نیز، ماده ۷۹ علاوه بر رئیس قوه قضائیه، به رئیس دیوان مزبور هم حق داده (یا شاید تکلیف کرده) تا آراء «خلاف بین شرع یا قانون» صادر شده در دیوان عدالت را به راهروهای نقض هدایت کنند:

«در صورتی که رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان رأی قطعی شعب دیوان را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص دهند، رئیس دیوان فقط برای یک بار با ذکر دلیل پرونده را برای رسیدگی ماهوی و صدور رأی به شعبه هم عرض ارجاع می‌نماید. رأی صادرشده قطعی است».

اما از آنجا که ذینفعان از آرای قطعی دادگاه‌ها معمولاً مدعی می‌شوند که آن رای صادر شده و قطعی شده، «خلاف شرع بین» است، می‌خواهند شکایت و اعتراض خود را به رئیس قوه قضائیه برسانند تا رئیس قوه قضائیه سازوکار نقض را فعال کند. اما طبیعی و بدیهی است که رئیس قوه قضائیه نمی‌تواند به هزاران ادعا و اعتراض که فلان رای قطعی، «خلاف شرع بین» است رسیدگی کند، پس چاره آن است که معاونان و مشاوران را به این کار بگمارد.

از سوی دیگر، تبصره ۳ همان ماده ۴۷۷ به مدیران ارشد بخش‌های مختلف اختیار داده تا بتوانند آرای را که «خلاف شرع بین» تشخیص می‌دهند به فرایند نقض هدایت کنند:

«در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رای قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند».

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که اختیار نقض آرای قطعی مراجع قضایی عملاً به دست مدیران ارشد قضایی افتاده است و این وضعیت از جنبه‌های گوناگون نظری، عملی و استقلال قضایی مورد ایراد است. ایراد نخست آن است که مدیران ارشد قضایی، که باید وظیفه راهبری کلان قوه قضاییه و پشتیبانی دادگاه‌ها را عهده‌دار باشند وارد پرونده‌های قضایی - که قاعدتاً در مراحل بدوی و تجدید نظر و دیوان عالی باید کنترل بشوند - می‌شوند و مهم‌تر اینکه اختیار به چالش کشیدن آرای (قطعی) دادگاهها را پیدا می‌کنند و اعطای چنین اختیاری به مدیران، بی‌تردید به استقلال قضات، آسیب وارد می‌کند. ایراد دوم این است که باب ورود انواع مفسدات را به نظام دادرسی می‌گشاید. ایراد دیگر اینکه مغایر با نظام رسیدگی عمودی است. ایراد بعدی، نظام رسیدگی معیوب و یکسویه است. ایراد دیگر، آسیب به جایگاه و صلاحیت دیوان عالی کشور است که باید موکول به درخواست ذوی الحقوق باشد نه تشخیص مدیران ارشد قوه قضاییه و ...

اما پیش از پرداختن به برخی از این ایرادات، جا دارد که به این پرسش پاسخ بدهیم که چه توجیهات و دلایلی موجب این وضعیت شده است؟

مساله از آنجا آغاز می‌شود که به انگیزه پیروی از متون فقهی، در جای جای قوانین کنونی ما، تلفیق‌های نادرستی میان آموزه‌های دانش حقوق و آموزه‌های فقهی ایجاد شده است. قانونگذار ما اصلاً نمی‌داند که در کجا و در چه شرایطی می‌توان دو نظام حقوقی، با اقتضایات گوناگون را با یکدیگر مخلوط کرد. یعنی به این مهم توجه نشده است که نمی‌توان هر قطعه‌ای از حقوق را با هر قطعه‌ای از فقه یا با حقوق کامن‌لا یا حقوق سوسیالیستی پیوند داد و انتظار نتیجه شایسته و کارآمد از آن داشت. آری، نویسندگان قانون مدنی توانسته بودند عمده قواعد ماهوی مذکور در قانون مدنی در باب عقود و ایقاعات را از منابع فقهی بگیرند و در نظامات دادرسی لازم‌الاجرا کنند. اما این به آن معنا

نیست که بتوان هرگوشه ای از فقه را با هرگوشه ای از نظامات نوین حقوقی بدون توجه به مقتضیات و الزامات آنها پیوند داد.

در مورد اعاده دادرسی ماده ۴۷۷، مشکل اساسی تلفیق میان نظام رسیدگی چند مرحله ای و نظام رسیدگی تک مرحله ای است:

در نظام حقوقی کنونی، قاضی یک کار انجام می دهد و آن این است که به موجب قانون رای می دهد و نمی تواند فتوایی بر خلاف قانون داشته باشد. در حالی که بر اساس متون فقهی، قاضی فقیه دو کار انجام می دهد: یکی آنکه قانون (یعنی فتوای خود) را می گوید و دوم آنکه بر اساس آن قانون قضاوت می کند. بر همین اساس است که حکم قاضی فقیه، یک مرحله ای و قطعی است و قابل تجدید نظر نیست؛ زیرا تجدید نظر به معنای آن است که قاضی دوم، حکم قاضی اول را مورد بازنگری قرار بدهد. این در حالیست که دو فقیه لزوماً یک فتوا ندارند یعنی لزوماً از قانون واحد تبعیت نمی کنند. بنابراین، منطقی نیست که حکم فلان قاضی که بر اساس فلان قانون رای داده توسط قاضی دیگری که ممکن است از قانون دیگری پیروی کرده باشد مورد بازنگری قرار بگیرد. در عین حال، فقها یک استثنای منطقی بر این حکم وارد کرده اند و آن این است که اگر حکم قاضی اول متضمن اشتباه فاحش و آشکار باشد چون اشتباه آشکار را نمی شود حمل بر فتوی کرد، از این منظر، جایز بلکه لازم می آید که حکمی که مبتنی بر اشتباه آشکار است مورد بازنگری قرار بگیرد. (البته در ماده ۴۷۷ کنونی، اشتباه آشکار - که در قوانین قبلی نیز وجود داشت - به «خلاف شرع بین» تبدیل شده است).

بدین ترتیب، نظام رسیدگی فقهی یک نظام افقی است که قضات در عرض یکدیگر قرار می گیرند و حکم قطعی یک مرحله ای صادر می کنند که جز در صورت اشتباه بین قابل نقض نیست. اما نظام رسیدگی کنونی، یک نظام عمودی است که شامل دادسرا و دادگاه بدوی و تجدید نظر و دیوان عالی کشور است که با شرایط مقرر و به دنبال هم به موضوعات

رسیدگی می کنند و فرض این است که ساختارها به گونه ای طراحی می شود تا کنترل های لازم انجام شود و اجرای عدالت تضمین گردد.

با توجه به این مقدمات و این توجهات، مساله اشتباه یا خلاف بین شرع در منظومه فقهی مذکور معنا می دهد و فلسفه دارد و نباید آن را وارد نظام رسیدگی در جاتی کنونی کرد.

اشکال نشود که قضات دادگاهها نیز از قوانین استنباط های مختلف دارند. آری، چنین است. ولی تدوین قانون در نظامات نوین اساسا برای آن است که قلمرو استنباط تا آنجا که ممکن است محدود شود. در استنباط فقهی، یک فقیه ممکن است فلان روایت را ضعیف بداند و نپذیرد در حالی که فقیه دیگر آن را بپذیرد و حجت بداند و به مدلول آن عمل کند. وانگهی، باید به این نکته مهم توجه داشت که مفهوم فتوی، با مفهوم قانون یکی نیست بلکه فتوی اصولا با مفهوم دکترین انطباق دارد. بنابراین، قضاوت فقهی در واقع قضاوت بر مبنای دکترین است چرا که در فقه سنتی مفهوم قانون وجود ندارد. یعنی اینگونه نیست که فقها نشسته باشند و مجموعه شرایع را در متن واحدی به نام قانون ریخته باشند و پیرامون آن توافق کرده باشند؛ بلکه هر فقیه جداگانه فتاوی خود (و احیانا توضیح المسائل خود) را دارد.

برای روشن تر شدن موضوع باید بدانیم که در ادوار گذشته تاریخ و قبل از تولد قانون به معنای نوین آن، قضاوت ها معمولا بر اساس عرفهای محلی، فرامین پادشاهان و فرمانروایان و در میان ملل پیشرفته تر، بر اساس نظرات دانشمندان نیز انجام می شده است؛ این دانشمندان در کشور ما، در قرنهای پیشین، علمای دین بوده اند که عمدتا قضاوت در امور شرعی و احوال شخصیه را به عهده داشته اند و علمای دین، هرچند بیان کننده نظرات شارع بوده اند ولی کتاب و سنت و اجماع و عقل به گونه قانون امروزی نیست بلکه مجموعه ای از منابع هست که تکیه گاه فتوای فقیه است. اما نکته مهم این است که قانون نویسی و نظام قانونگذاری نوین نه تنها برای آن بوده تا آراء و نظرات مردم به قانون تبدیل

شود بلکه برای این بوده که کتاب‌ها و مراجع مکتوب گوناگونی که موجبات تشتت آراء را فراهم می‌کنند مورد بررسی قرار بگیرند و اصل مطالب، یعنی «ماده بحث» آورده شود و از بیان حواشی و توضیحات اجتناب گردد تا قضات دچار سرگردانی و پراکندگی آراء نشوند. از این منظر، در واقع باید گفت که قضاوت‌های علمای دین در ادوار قبل از قانونگذاری، در واقع قضاوت بر اساس دکترین بوده است. اصل ۱۶۷ قانون اساسی که به «فتاوی معتبر» اشاره دارد در واقع، معادل «دکترین معتبر» در نظامات حقوقی است. اصل مزبور، دادگاهها را موظف به اجرای قانون می‌کند و در صورت فقدان یا نقص یا اجمال قانون، دادگاهها را به مراجعه به منابع فقهی (یعنی در فرضی که قاضی مجتهد باشد) یا فتاوی معتبر (در فرضی که قاضی مجتهد نباشد) ارجاع داده است.

اما در نظامات حقوقی کنونی، نه تنها مرحله تجدید نظر وجود دارد بلکه اساساً استنباط دادگاه تجدید نظر برتر و حاکم بر استنباط دادگاه بدوی است؛ یعنی قانونگذار به دادگاه تجدید نظر حق داده است تا نظر و استنباط خود را بر نظر و استنباط دادگاه بدوی حاکم نماید.

بر این اساس، تلفیق قاعده نظام رسیدگی تک مرحله‌ای و متکی بر فتوای شخصی، با نظام مبتنی بر رسیدگی دو مرحله‌ای (یا سه مرحله‌ای) و متکی بر قانون، تلفیق نادرستی است.

ممکن است گفته شود که ماده ۴۷۷ ارتباطی با نظام تک مرحله‌ای یا چند مرحله‌ای ندارد؛ بلکه ماده مزبور به یک دغدغه پاسخ داده و آن این است که ممکن است یک حکم قطعی و لازم‌الاجرا خلاف شرع بین باشد. در این صورت، با توجه به اصل ۵ قانون اساسی و مبانی دیگر، باید سازوکاری وجود داشته باشد که از اجرای حکم خلاف شرع بین جلوگیری کند. اما این توجیه موجه نیست زیرا نظام رسیدگی چند مرحله‌ای اساساً برای

آن است که اشتباه - آن هم اشتباه آشکار - اتفاق نیفتد؛ در چنین نظامی آنچه ممکن است رخ بدهد و رخ می دهد اختلاف در استنباط است و نه اشتباه آشکار.

اگر پرسیده شود که در وضعیت کنونی، هرگاه دادگاه تجدید نظر رای قطعی صادر کرده باشد که خلاف شرع بین باشد چه باید کرد؟ در این مجال نمی توان به این پرسش پاسخ داد. اما کمترین اشکال در این مقام آن است که ممکن است رای قطعی خلاف بین قانون باشد، در این صورت چه باید کرد؟ آیا رای قطعی که آشکارا خلاف قوانین مصوب لازم الاجرا و لازم الاتباع هست باید اجرا شود؟ مگر قوانین کنونی، با این وصف که به تأیید شورای نگهبان می رسند قوانین اسلامی نیستند؟ و نقض آنها نقض قوانین شرع نیست؟

اشکال مهم دیگر آن است که مطابق قانون کنونی، اختیار به چالش کشیدن و نقض آراء قطعی به مدیران قوه قضائیه سپرده شده است. اکنون رئیس قوه قضائیه، روسای دادگستری ها، معاون قضایی قوه قضائیه، ریاست یا معاونت دیوان عدالت اداری درگیر بررسی آراء خلاف شرع بین شده اند. این در حالی است که نظام رسیدگی قضایی نظام عمودی است. در این نظام رسیدگی، مدیران قضایی نباید اختیار به چالش کشیدن آرای قضایی را داشته باشند. مدیران قضایی باید به مدیریت امور اجرایی دادگستری مشغول باشند نه کنترل آرای دادگاهها و وارد شدن به آنها. گفته نشود که نهایتاً پرونده به شعبه دیوان عالی کشور می رود و در آنجا تصمیم اتخاذ می شود، آری، ولی ایراد ناشی از به چالش کشیدن آرای قطعی و مفسده های ملاحظاتی قضات در پیروی از نظرات مدیران ارشد بسیار فراتر از آن است که تصور می شود.

این مساله نیز حائز اهمیت است که در دهه های اخیر برخی از مدیران ارشد قضایی که از پست مدیریت به هر دلیل بیرون آمده ولی مایلند به خدمت قضایی ادامه دهند به دیوان عالی کشور منتقل شده اند. برخی از این مدیران پیشین که در طی سال ها به پرونده

خوانی عادت نکرده اند نگاه کلی و مدیریتی به پرونده ها دارند نه نگاه دقیق و موشکافانه و به اقتضای عادت ها و تجربه های مدیریتی، از نظرهای مدیران عالی ممکن است تاثیر بپذیرند.